

شعر و خطابه و امثال آن میشد. - چیزیکه در زمان جاهلیت و پیش از اسلام نیز بآن متوجه بودند - و فرزندان خود را از طرفی با سب سواری و تیراندازی و ورزش های بدنی تمرین میدادند و از طرف دیگر شعر و خطابه و ادبیات بآنان میآموختند و بوسیله همان تعلیمات جسمی و ورزش های بدنی موفق بفتوحات شدند در عین حال از شهر - نشینی و آمیزش با مردم شهری بپیم داشتند که مبادا شهر نشینی آنان را از نشاط و اتحاد و حرکت باز دارد مثل اینکه مرد بزرگ عرب (عمر بن خطاب) با چشم تیز بین خویش آینده اسلام را میدید و لذا عربها را از کشاورزی و شهر نشینی منع میکرد و بهمین جهت چون عربها خواه ناخواه از صحرا و دریا گذشته نقاط دور دست را فتح کردند بآنان دستور داد شناگری هم بیاموزند و اینک متن (ترجمه) نامه عمر در آن باب:

«اما بعد فرزندان خود را شنا و سواری بیاموزید و مثل های برجسته و شعر نیکو یاد بدهید».

همینکه زبان عرب رو بفساد گذارد و قرائت ها مختلف شد خلفا بجمع آوری و تدوین قرآن برخاستند و بیشتر کسانی که با این عملیات همراه شدند ملل غیر عرب (موالی) بخصوص ایرانیان بودند که در آنروز تمدن و فرهنگ مهمی داشتند و عربها هم اینرا میدانستند و این از احادیث نبوی است که میفرماید:

«اگر دانش با آسمان آویخته باشد مردمی از ایران بآن دست می یابند».

ایرانیان چون عربها را از نظر حکومت و نبوت برتر از خود میدیدند کوشش داشتند با علم و تمدن خود بآنان نزدیک شوند و معلومات خود را وسیله تقرب با عرب قرار دهند و آنچه را که جامعه آنروز اسلام بآن محتاج بود با فضل و دانش خویش بر طرف ساخته رفع احتیاج کنند.

احتیاجات آنروز جامعه اسلامی بقرائت (صحیح) قرآن، حفظ قرآن، تفسیر قرآن، جمع آوری احادیث و اسناد احادیث و نگاهداری آن محدود می گشت و طبعاً بیشتر حافظان قرآن و راویان احادیث و مفسران و فقیهان ایرانی بودند و اگر هم یکی از آنان عرب در میآمد غالباً از قبیله ها و تیره های پست عرب بود. مثلاً اصمعی از راویان و محدثین اسلام گرچه عرب بود ولی به قبیله باهلی انتساب داشت که بواسطه

خست و لغامت افراد آن از قبایل پست محسوب میشد و بعضی از شاعران عرب درباره پستی آن قبیله چنان گفته اند .

ترجمه شعر:

«اگر بسک گفته شود تو از قبیله باهل هستی سگ زوزه میکشد و از آن نژاد،
«وتبار بیزاری میجوید» .

چنانکه گفتیم بیشتر مفسران و دانشمندان مانند وهب بن منبه از راویان با سابقه اسلام و مفسران نامی از نژاد و تبار ایرانیان بوده است و نافع قاری از مردم دیلم میباشد، حسن بن ابوالحسن و محمد بن سیرین از بزرگان فقهاء اهل بصره و ایرانی میباشند، عطاء بن ابی رباح، مجاهد و سعید پسران جبیر و سلیمان بن یسار از دانشمندان مکه، زید بن اسلم محمد بن منکدر نافع بن ابی نجیح در مدینه، ربیعہ رای، ابن ابی زناد در قبا، طاوس و پسرش و ابن منبه در یمن، مکحول در شام و غیره در نقاط مختلف ممالک اسلامی و بسیاری دیگر از فقیهان و مفسران تماماً از مسلمانان غیر عرب بوده اند .

سپس برای تلفظ صحیح و حفظ زبان از خطا بصرف و نحو (ضبط و جمع آوری قواعد) محتاج شدند، در اینجاستم ایرانیان پیشقدم بودند، چه عربها بواسطه ملکه فطری به پیروی از قواعد صرف و نحو احتیاج نداشتند لذا ایرانیان به تعلیم و تعلم صرف و نحو عربی پرداختند و دانشمندی در علوم مزبور از میان آنها برخاست که حماد راویه دیلمی، خلیل، سیبویه، اخفش، زجاج و غیره از نامی ترین آنان میباشند و همه آنها ایرانی و یاشبه ایرانی بودند .

در قسمت علوم خارجی (دخیل) مانند فلسفه و غیره متصدیان و ناقلان آن نه تنها غیر عرب بودند بلکه بیشترشان مسلمان هم نبودند زیرا موقعی که عباسیان در صد ترجمه کتب علمی و فلسفی یونان و ایران دهند بر آمدند از مردم آن زبان یعنی ایرانیان و سریانیان و کلدانیان کمک جستند و اغلب آنها چنانکه خواهیم گفت مسیحی بوده اند . خلاصه کلام اینکه عربها در اوایل حکومت خود (بنا بجهاتی که گفتیم) از

تحصیل علم چشم پوشیده بریاست و سیاست و حکومت مشغول شدند و تا اوایل حکومت عباسیان بعلم و ادب توجهی نداشتند و تدریجاً در آنان این فکر پیدا شد که تحصیل علم جزء صنایع و حرف می باشد و سیادت و برتری آنان با اشتغال به حرفه و صنعت منافات دارد و این فکر تا آنجا در آنان رسوخ کرد که اگر میکنفر از آنها (از اعراب) به تحصیل صرف و نحو می پرداختند و اسرار زرش کرده میگفتند «کار بندگان (موالی) رایش گرفته است» و از جمله گفتارهای آنان راجع باین موضوع یکی هم آن بود که میگفتند:

«قرشی جز علم خبر و حدیث بعلم دیگری نباید پیردازد چه که هر چه غیر از علم حدیث و خبر باشد سخنان پوچ بیپوده بی مصرف است».

میگویند روزی مردی از قریش یکی از فرزندان عتاب بن اسید بر خورده ملاحظه کرد که وی کتاب سیبویه میخواند قرشی از این وضع بر آشفته گفت:

«وای بر تو که همت خود را پست کردی و با آداب و رسوم محتاجان پرداخته ای».

با این همه «موالی» مسلمان هم که در زمان عباسیان به نشر و ترویج علم پرداختند بواسطه زناشویی و معاشرت و هم منزل بودن جزء اعراب در آمدند و در واقع عرب شهر نشین خالص بتمام معنی در زمان عباسیان یافت نمیشد حتی خلفای عباسی نیز از طرف مادر غیر عرب بوده اند. چنانکه تفصیل آن در جلد دیگر خواهد آمد.

سابقاً گفتیم که خلفای راشدین از شهری شدن عربها بیم داشتند

از آنرو که بعقیده آنان پس از شهری شدن نشاط و سادگی آنان

۶ - تدوین علم

در اسلام

باقی نخواهد ماند و لذا در بهار از تدوین و تألیف کتاب باز میباشند

بعلاوه اوضاع ساده اجتماعی مسلمانان در صدر اسلام نیز احتیاج زیادی بکتاب نداشت چه که معلومات مورد نیاز آنان در قرآن و تفسیر و روایت احادیث محدود میماند و اختلافات چندانی در تفسیر و تفسیر موجود نبود و اگر هم اختلافی پدید میآمد حل آن با مراجعه واستفتاء بوسیله صحابه و تابعان آسان مینمود، زیرا آنان با صاحب شریعت اسلام قریب العهد بودند و میتوانستند مشکلات مراجعین را تسویه کنند و در نتیجه احتیاج زیادی بکتاب پیدا نمیشد و از حدیث ابوسعید خدری و ابن عباس چنین بر میآید که پیغمبر (ص) از نوشتن علوم نهی فرموده بود. مثلاً ابن عباس از قول پیغمبر (ص) نقل میکند که فرمودند:

« گمراهی پیشینیان بواسطه نوشتن بوده است. » ابا سعید میگوید من از پیغمبر (ص) اجازه خواستم پاره‌ای از علوم را برشته تحریر در آورم و ایشان اجازه ندادند (۱).

میگویند مردی نزد ابن عباس آمده گفت من کتابی نوشته‌ام و میخواهم بتو عرضه بدارم. همینکه ابن عباس کتاب را دید تمام آن را با آب شست و چون پرسیدند چرا چنین کردی؟ پاسخ داد که نوشتن حافظه را کم میکند و مسلمانان را از حفظ علوم باز میدارد در صورتیکه علوم بدون و مکتوب از بین میرود اما علوم محفوظ باقی میماند کتاب کم و زیاد میشود اما حافظه بدون تغییر برقرار است.

صحابه و تابعین آشکارا این عقیده را ابراز میکردند و بآن تمسک داشتند و اگر از آنان میخواستند علوم خود را تدوین کنند از انجام آن امتناع میجستند و شاید برای آن امتناع داشتند که مردم همیشه محتاج آنان باشند.

سعید بن جبیر از بزرگان تابعین بود و همینکه از وی خواستند کتابی در تفسیر بنویسد سعید خشمناک شده گفت:

« اگر بدنم دوپاره شود خوشترم می‌آید تا اینکه چنان کاری کنم. »

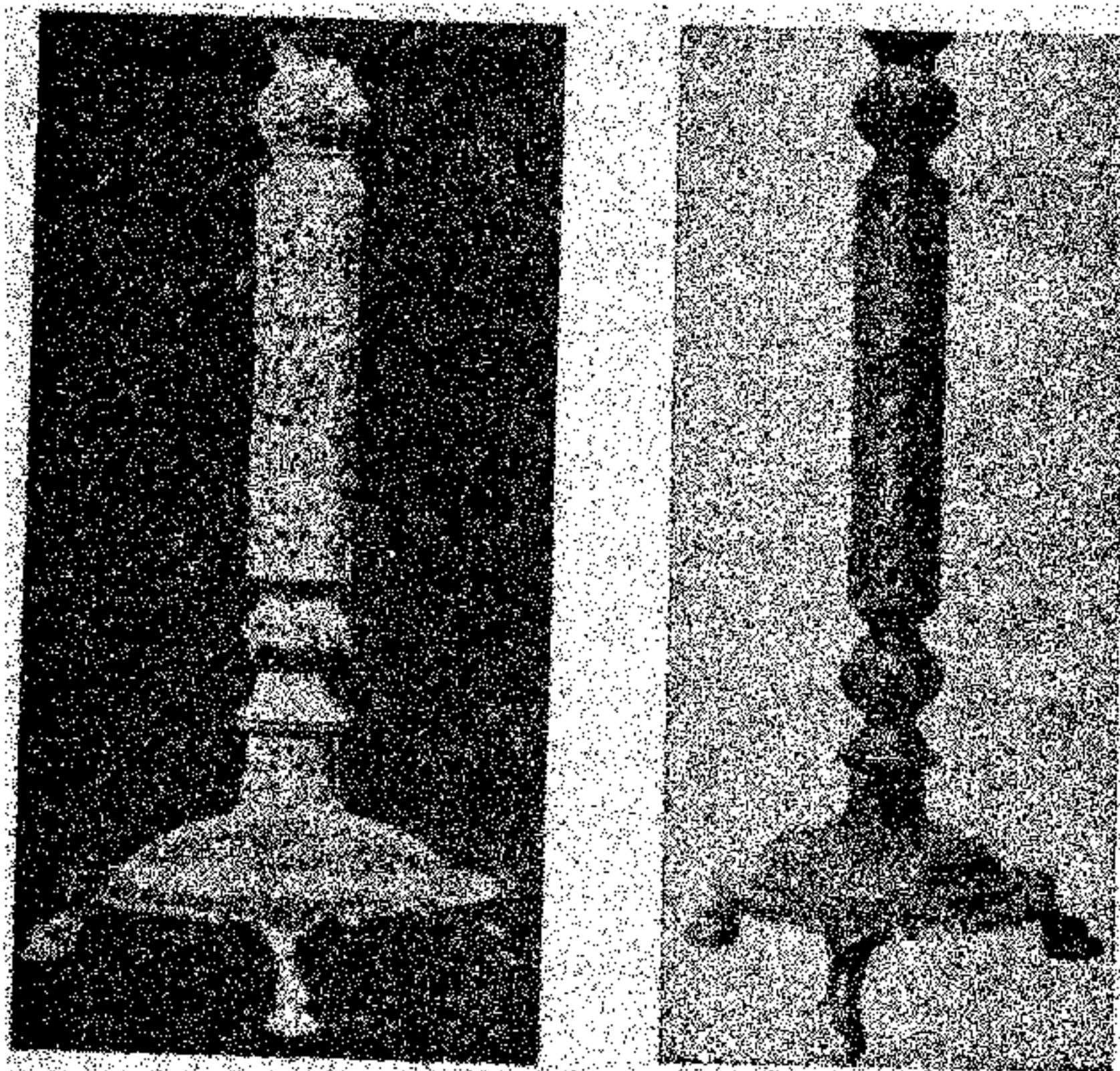
دوره امویان سراسر بابدویت گذشت زیرا دولت بنی امیه دولت عربی بدوی بوده مسلمانان تا اوایل قرن دوم هجری بجهاتی که خواهیم گفت جز قرآن کتاب دیگری تدوین نکردند و به محفوظات و تلقین شفاهی بر گزار نمودند، حتی ابوبکر از تدوین و جمع آوری قرآن خودداری نموده گفت:

« کاری که پیغمبر خدا نکرده من نمیکنم. »

از آنرو اخبار و احادیث و تفسیر و اشعار را مانند دوره جاهلیت در سینه های خود حفظ کرده و سینه بسینه نقل و انتقال میدادند و اکثر راویان اسلام مانند شعراء و خطیبان عصر جاهلیت خواندن و نوشتن نمیدانستند.

۱- اخباری که جرجی زیدان در باره نهی از کتابت نقل کرده جزء اخبار ضعاف و قیاساً مردود است چه پیغمبر بزرگی که طلب علم را مانند نماز برزن و مرد مسلمان واجب فرموده (طلب العلم فریضة...) طبعاً از کتابت که نوعی از علم و وسیله آموختن علم است نهی نمیفرماید. مترجم

اما کم اسلام انتشار یافت و ممالک اسلامی وسیع شد و صحابه در اطراف متفرق گشتند و فتنه و آشوب برپا خاست و آراء و عقاید مختلف گشت و مراجع و استفتاء فزونی یافت ، ناچار مسلمانان بتدوین حدیث و فقه و علوم قرآن پرداختند و با استدلال و اجتهاد و استنباط تمسک جستند و اصول و قواعدی تنظیم کرده ابواب و فصول تعیین نمودند و از آنرو نه تنها کتابت را مکرره نشمردند بلکه آنرا مستحب دانستند و به احادیث زیر که انس بن مالک از پیغمبر (ص) روایت کرده رجوع نمودند :



دو شمشیر برنجی متعلق بقرن ششم هجری

«علم را با کتابت مقید سازید - علم شکاری است که فقط با کتابت مقید میشود»
 باین همه بزرگان اسلام خودشان از نوشتن استنکاف داشتند و مطالب را بشاگردان

دیگته میکردند و یا محرر استخدام مینمودند باینقسم که فقیه یا محدث میگفت و شاگرد مینوشت و این طریقه را املاء مینخواندند، معمولاً شاگردان در اول صفحه یادداشت میکردند که این مطالب را فلان شیخ در فلان جامع در چنین روز املاء نمود سپس گفته‌های استاد روی پوست یا کاغذ و مانند آن نگاشته میشد و اسناد حدیث و خبر از طرف استاد ذکر میشد و اگر شعر یا موضوع مهم لغوی پیش می‌آمد آن را نیز با ذکر سند یا بدون سند (بسته بنظر شیخ بود) املاء میکرد و مجموعه آن گفته‌ها و نوشته‌ها بنام (امالی) فلان محدث یا فلان لغوی مشهور میشد.

و با آنکه تدریجاً تألیف کتاب در میان مسلمانان رایج میشد معذالك عشق و علاقه‌ای بحفظ مطالب داشتند و بیش از هر چیز بمطالب سماعی اعتماد میکردند و البته علوم دینی و اشعار بیش از مطالب دیگر بسماع (دهن بدهن شنیدن) محتاج بود، چه که در آن نام‌های عجیب و غیر مانوس از گیاه و درخت و محل و جاه و غیره یافت میشد و اصطلاحات غیر مانوسی در عبارات آن بود و چون در قرن اول اسلام خط عربی را بی نقطه مینوشتند تلفظ صحیح کلمات فقط از روی سماع بدست می‌آمد. مثلاً در شعر هذیلین کلمه «شابه» بوده و چون شابه نقطه نداشته آنرا سابه مینخواندند و شابه و سابه هر دو نام يك مکانی بوده است و فقط از روی سماع معلوم میشد که منظور شاعر سابه یا شابه است.

میگویند روزی در مجلس اصمعی این شعر ابن ذویبدا خواندند.

«باسفل ذات الدیر افر دججشها» عربی بیابانی که آنجا بود بانگ بر آورد که‌ای خواننده گمراهی تو از این بیش باد آنکه گفتی ذات الدبر (باء، باء) است نه ذات الدیر بایاه و بمعنای مرد پست می‌آید و اصمعی تلفظ درست آنرا ضبط کرد.

همینقسم در شعر معنل در وصف اسب که میگوید:

«من السح جو الاکان غلامه» یصرف سبدا فی العنان عمر دأ»

منظور آنکه کلمه سبد و سید اگر نقطه نداشته باشد میان سبد و سید (شخص

داهیه و کرک) اشتباه میشود.

باری مسلمانان يك قرن تمام جز قرآن کتاب دیگری نداشتند، در صورتیکه

نوشتن تاحدی میان آنان معمول شده بود و مفسرین و راویان و نهویان و شاعران

ولغویان بزرگی در آن قرن از میان مسلمانان برخاسته بود معذلت بتألیف کتاب آشنا نبودند و کتابت فقط برای نوشتن قرآن و نامه نوشتن فرماندهان سپاه بکار میرفت و پس از اینکه دفاتر دولتی بزبان عربی منتقل شد علاوه بر قرآن و نامه‌های رسمی دفاتر حساب را هم به عربی مینوشتند و سایر علوم را سینه بسینه انتقال میدادند و اگر هم پارهای مطالب علمی را مینوشتند در جزوه‌ها و صفحه‌های نامرتب تهیه میکردند و در هر حال بصورت کتاب چیزی نداشتند.

تاریخ نویسان اسلام درباره اولین کتاب و اولین مؤلف اسلامی اختلاف دارند بعضی‌ها آنرا از ابن جریر بصری میدانند که وی در سال ۱۵۵ وفات کرده است و بعضی‌ها کسی را جز ابن جریر معرفی میکنند و در هر حال بعقیده مورخین اسلام تائیمه دوم قرن دوم هجری کتابی در اسلام تألیف نشده و اولین کتابی هم که تألیف شده راجع بحديث بوده است ولی در نتیجه تحقیقاتی که ما بجا آوردیم معلوم شد که پنجاه سال قبل از تاریخ مزبور (۱۵۵) مسلمانان کتاب تألیف کرده‌اند و کتاب مزبور راجع به تفسیر بوده است، باین معنی که برای نخستین بار مجاهد بن جبر کتاب تفسیری از قرآن تألیف نمود و چنانکه میدانیم ابن جبر در سال ۱۰۴ هجری وفات کرده است. پس از تفسیر مسلمانان بتألیف کتب تاریخی پرداختند و طبعاً از فتوحات و جنگها شروع کردند و تا آنجا که اطلاع یافته‌ایم و از کتابهای تاریخی آن دوره باقی مانده کتاب اخبار و قصص و هب بن منبه متوفی بسال ۱۱۶ هجری میباشد و مؤلف مزبور اصلاً ایرانی و از مهاجرین مقیم یمن بوده است و هب کتابی راجع باخبار و اشعار و داستانهای پادشاهان یمن تألیف کرده و ابن خلطان مدعی است که کتاب مزبور را دیده و شرحی از آن کتاب تمجید و تعریف کرده است، سپس کتاب اخبار و مغازی تألیف محمد بن مسلم زهری متوفی بسال ۱۴۱ هجری میباشد.

پس از آن تألیف کتاب شیوع پیدا کرد و از اواسط قرن دوم هجرت راجع به فقه و حدیث کتابهایی تألیف شد و نامی‌ترین مؤلفین آن زمان عبارتند از:

ابن جریر مقیم مکه، سعید بن ابوعروبه و حماد بن سلمه و غیره در بصره، اوزاعی در شام، ابوحنیفه مؤلف فقه و اصول در کوفه و مالک در مدینه و غیره.

و تدریجاً تألیفات رو بفزونی گزارد چنانکه تفصیل آن خواهد آمد.

خط عربی و تاریخ آن در آثار باقیمانده از اعراب حجاز چیزی در دست نیست که بر خط و سواد داشتن آنان دلالت کند، در صورتیکه از عربهای مقیم شمال و جنوب حجاز آثار کتابت بسیار موجود میباشد، مشهورترین آن اعراب مردم یمن هستند که با حروف هند مینوشتند و دیگر نبطی‌های شمال که خطشان نبطی بود و هنوز آثار کتبی آنان در نواحی حوران و بلقاء موجود میباشد و علت بیسواد بودن آنان این بوده که مردم حجاز یا اعراب مصر زندگی صحرائنشینی داشتند و خواندن و نوشتن از عادات مردم شهری میباشد از آنرو تا کمی پیش از اسلام کتابت در میان اعراب و حجاز معمول نبوده است.

اما بعضی از مردم حجاز که (کمی) پیش از اسلام بعراب و شام میرفتند با اخلاق شهرنشینی آشنا میگشتند و بطور استعاره نوشتن را از عراقیان و شامیان فرا میگرفتند و همینکه به حجاز میآمدند عربی را با حروف نبطی یا سریانی و یا عبرانی مینوشتند و خط سریانی و نبطی پس از فتوحات اسلام نیز میان اعراب باقی ماند و تدریجاً از خط نبطی خط نسخ (دارج) پدید آمد و از سریانی خط کوفی پیدا شد. خط کوفی در ابتداء بخط حیری مشهور بود و آنرا بشهر حیره از شهرهای عربی عراق نسبت میدادند و بعدها که مسلمانان در نزدیکی حیره شهر کوفه را ساختند شهرت خط حیری بخط کوفی تبدیل یافت و این میرساند که سریانی‌های مقیم عراق خط خود را با چند قلم مینوشتند که از آن جمله خط مشهور به (سطرنجیلی) مخصوص کتابت تورات و انجیل بوده است عربها در قرن اول پیش از اسلام این خط (سطرنجیلی) را از سریانی‌ها اقتباس کردند و یکی از وسایل نهضت آنان همین خط بوده است و بعداً خط کوفی از همان خط پدید آمد و هر دو خط از هر جهت بهم شبیه هستند.

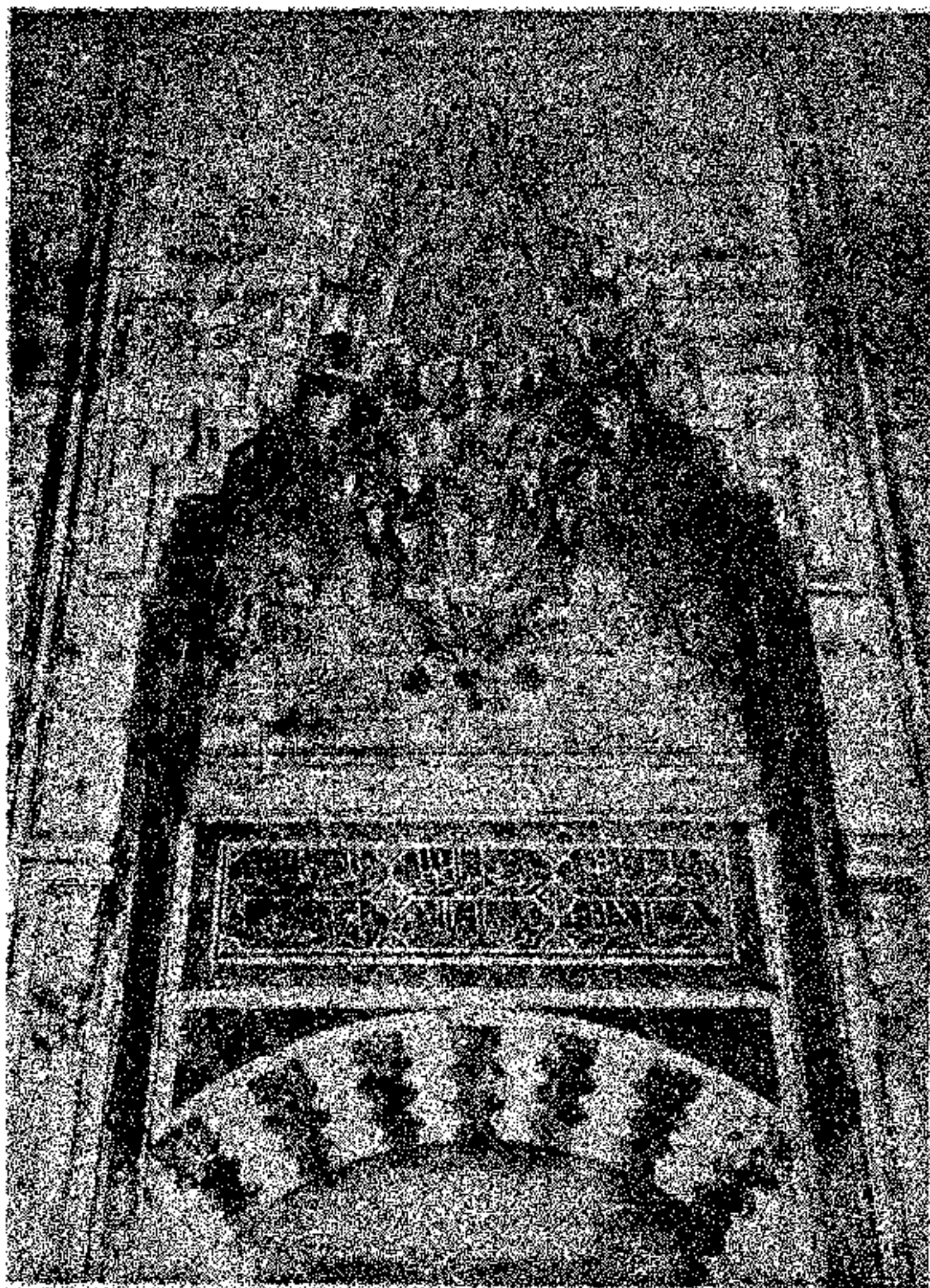
مورخین در باره شهری که آن خط از آنجا به حجاز آمده اختلاف نظر دارند و بقول مشهور خط سریانی از شهر قدیمی انبار به حجاز آمده است باینقرار که مردی بنام بشر بن عبدالملک کندی برادر اکیدر بن عبدالملک فرمانروای دومة الجندل آن خط را در شهر انبار آموخت و از آنجا به مکه آمده صباء دختر حرب بن امیه یعنی

خواهر ابوسفیان (پدر معاویه) را تزویج کرد و عده‌ای از مردم قریش نوشتن خط سریانی را از داماد خود (بشر بن عبدالملک) آموختند و هنگامیکه اسلام پدید آمد بسیاری از طایفه قریش مقیم مکه خواندن و نوشتن میدانستند تا آنجا که پاره‌ای گمان کردند سفیان بن امیه اول کسی بود که خط سریانی را به حجاز آورد.

و در هر حال آنچه مسلم است آنست که عربها در سفرهای بازرگانی که بشام میرفتند خط نبطی را از مردم حوران آموختند و کمی پیش از هجرت خط کوفی را از عراق فراگرفتند و هر دو خط بعد از اسلام میان آنان شایع بود و احتمال کلی میرود که بعد از اسلام نیز هر دو خط را بکار میبردند یعنی همانطور که سریانی‌ها خط سطر نجیلی را در تحریر تورات و انجیل استعمال میکردند، مسلمانان هم خط کوفی را برای نوشتن قرآن و مسائل دینی تخصیص دادند و خط نبطی را در نوشتن نامه‌های رسمی و عادی معمول میداشتند و علاوه بر اینکه خط کوفی و خط سطر نجیلی از حیث شکل با هم شبیه هستند در خط سریانی و کوفی هر دو چنین معمول است که اگر الف ممدود در وسط کلمه واقع شود در کتابت میافتد، چنانکه در اوایل اسلام مخصوصاً در تحریر قرآن این قاعده کاملاً مراعات میشده و بجای کتاب کتب و بجای ظالمین ظلمین مینوشتند. باری همینکه اسلام آمد عربهای حجاز با نوشتن آشنا بودند ولی عده کمی از آنان نوشتن میتوانستند و آنان نیز از بزرگان صحابه بودند از اینقرار:

علی بن ابیطالب، عمر بن خطاب، طلحه بن عبیدالله، عثمان و ابان فرزندان سعید بن خالد بن حذیفه، یزید بن ابی سفیان، حاطب بن عمرو بن عبدشمس، علاء بن حضرمی، ابوسلمه بن عبدالاشهل، عبدالله بن سعد بن ابی صرح، حویطب بن عبدالعزی، ابوسفیان بن حرب، پسرش معاویه، جهیم بن صلت بن مخرمه، پس از آن عده دیگری از اینان نوشتن آموختند و در زمان خلفای راشدین هتصدی دفتر شدند و نامه‌های خلفا را نوشتند و قرآن را کتابت کردند، در زمان خلفای راشدین و بنی امیه قرآن را بخط کوفی می نوشتند مشهورترین قرآن نویس زمان بنی امیه مروی بوده که قطبه نام داشته و خیلی خوش خط بوده است، به علاوه خط کوفی را بچهار قلم مینگاشته است. پس از قطبه که عده از بنی امیه در اوایل حکومت عباسیان خطاط دیگری بنام ضحاک

بن عجلان پیدا شد و چیزی بر چهار خط قطبه افزود پس از او اسحق بن حماد و دیگران



ت - ادرنه : مسجد سلیمیه

بیز چیزهایی اضافه کردند تا آنکه در اوایل دولت عباسی دوازده رقم خط معمول شد از اینقرار :

۱- قلم جلیل ۲- قلم سجالات ۳- قلم دیباج ۴- قلم اسطور مارکبیر ۵- ثلاثین
۶- قلم زنبق ۷- قلم مفتوح ۸- قلم حرم ۹- قلم مسدورات ۱۰- قلم عمود ۱۱- قلم
قصص ۱۲- قلم حرفاج .

سپس در زمان مأمون نویسندگان در نیکو ساختن خط بمسابقه پرداختند
وچندین قلم دیگر بنام قلم مرصع، قلم نساخ، قلم رقاع، قلم غبارالعلیه و قلم ریاسی پدید
آمد و قلم اخیر را از آنرو ریاسی میگفتند که مخترع آن فضل بن سهل ذوالریاستین
بوده و در نتیجه خط کوفی به پیست شکل درآمد .

اما خط نبطی یا نسخ بهمان شکل سابق در میان مردم و برای تحریرات غیر
رسمی معمول بود تا آنکه ابن مقله خطاط مشهور متوفی بسال ۳۲۸ هجری با نبوغ
خود خط نسخ را بصورت نیکوئی در آورد و آنرا جزء خطوط رسمی دولتی قرار داد
و خطی که امروز معمول است همان خط اصلی ابن مقله میباشد، مشهور است که ابن -
مقله خط نسخ را از خط کوفی استخراج کرده است ولی ما معتقدیم که خط کوفی
و نبطی هر دو از اوایل اسلام معمول بوده و چنانکه گفتیم کوفی را برای کتابت قرآن
وامثال آن بکار میبردند و نبطی در مکاتبات رسمی استعمال میشد و ابن مقله اصلاحاتی
در خط نسخ نمود و آنرا برای نوشتن قرآن شایسته و مناسب ساخت ، خود ما در
نمایشگاه خط‌های قدیمی عربی در کتابخانه سلطنتی قبالة نکاحی دیدیم که بتاریخ ۲۶۴
(قرن سوم هجری) روی پوست دراز اندامی تحریر شده بود، صورت عقدنامه را بخط
کوفی مرتبی نوشته بودند و گواهان باخط نسخ بسیار مغشوش زیر عقدنامه را امضاء
کرده بودند و همین دلیل است که ابن مقله در خط نسخ اصلاحاتی نمود بقسمیکه
برای تحریر مصحف شایسته شد.

سپس بمرور زمان خط نسخی فروعی پیدا کرد و بطور کلی دو خط نسخ و کوفی
در کتابت عربی معمول گشت و هر کدام از آن شاخه‌هایی داشت که در قرن هفتم هجری
مشهورترین آن بقراد زیر بوده است :

ثلث - نسخ - ریحانی - تعلیقی - رقاع .

همینقسم خطاطان بسیاری بوجود آمدند و کتابها و رساله های درباره خط

و خطاطی نگاشتند و انواع خط و وسایل خط نویسی را (قلم - دوات - مرکب

قلم تراش - طریقه تراشیدن قلم - فاق زدن قلم - قطع زدن قلم - کاغذ و غیره) تشریح

کردند و از آنروزتا بحال نیز در باره اصلاح خط و وسایل خط نویسی اقداماتی

بعمل میآید و مطابق قانون ارتقاء روزبروز پیشرفت بیشتری در خط و وسایل خط نویسی

انجام خواهد یافت .

قرآن در آغاز پیدایش اسلام سینه بسینه و دهان بدهان نقل

حرکات

میشد و بدین ترتیب در قرائت آن اختلاف مهمی روی نمیداد

تا اینکه قرآن را جمع آوری کردند و عدّه مسلمانان زیاد شده قرآن بدون نیز بهمان

تناسب افزونی یافت و تا نیمه دوم قرن اول هجرت مسلمانان قرآن را بدون حرکت

و نقطه گزاری میخواندند و مینوشتند و اول کسیکه حرکات را در تحریر عربی معمول

داشت ابوالاسود دوئلی متوفی بسال ۹۶ هجری واضح علم نحو زبان عرب است که

بوسیله نقطه گزاری برای کلمات عربی حرکاتی تعیین نمود و از آنرو پاره ای از مورخین

گمان کرده اند که ابوالاسود نقطه گزاری را اختراع کرد . در صورتیکه وی نقطه را

برای تشخیص اسم و فعل و حرف از یکدیگر مقرر داشت نه برای اینکه بوسیله نقطه

باء و تاوجیم وحاء را از یکدیگر تمیز بدهند ، ارجح آنست که ابوالاسود حرکات را

از کلدانی ها یا سریانی ها همسایه کلدانی های عراق گرفته است . چه که آنان برای

تشخیص اسم و فعل و حرف از یکدیگر بالا یا پائین کلمات نقطه های میگذارند ، مثلاً

کلمه (کتب) که معلوم نبود جمع کتاب و یا فعل ماضی و یا مجهول است بوسیله

نقطه گزاری اسم یا فعل بودن آن مشخص میشد و کمی پیش از آن یعقوب رهاوی

نقاطی در وسط کلمه مینگاشت که بجای حرکات استعمال میشد و کم کم آن نقطه ها

بشکل دو نقطه درآمد و حرکات سه گانه بوسیله آن تعیین میشد و هنوز هم کلدانیان

آن طرز نقطه گزاری را معمول میدارند . بنابراین احتمال قوی میرود که ابوالاسود

هم این نقطه گزاری را از کلدانیان گرفته باشد بخصوص که داستان زیر نیز این احتمال را تأیید میکند :

« هنگامی که ابوالاسود بفکر نقطه گزاری کلمات برآمد معرر خود را گفت موقع نوشتن کلمات بدهان من نگاه کن اگر دهانم را گشودم نقطه را بالای حرف بگذار و اگر دهانم را جمع کردم نقطه را میان حرف بگذار و هر گاه دهانم را بطرف پائین متوجه ساختم نقطه را زیر حرف بنویس » و از قرار معلوم عربها پس از ابوالاسود بهمان ترتیب نقطه گزاری میکردند . یعنی حرکات را بوسیله نقطه تعیین مینمودند و ظاهراً نقطه را با رنگ دیگر مینوشتند ، ما در کتابخانه سلطنتی قرآن بسیار قدیمی دیدیم که بهمان طریق روی تکه های بزرگ پوست نوشته شده باین قسم که متن قرآن را با مرکب سیاه و نقطه ها را با قرمز نگاشته اند و همانطور که ابوالاسود گفته نقطه بالافتحه و نقطه پائین کسره و نقطه میان حرف ضمه میباشد قرآن مزبور که بخط کوفی نوشته شده در جامع عمرو عاص نزدیک شهر قاهره بدست آمده و از قدیمی ترین قرآن های جهان میباشد .

خطی را که عربها از سریانی ها و نبطی ها گرفتند بدون نقطه
نقطه گزاری
بوده است و تا کنون خط سریانی نقطه ندارد و یکی از
اصلاحاتی که عربها در خط اقتباسی انجام دادند همین نقطه گزاری بود . باین معنی
که پس از تعیین حرکات (بوسیله نقطه) بازم در قرائت قرآن و غیره مشکلاتی پیش
میآمد چون مسلمانان غیر عرب نمیتوانستند حروف متشابه را (ج - ح - س - ش
ب - ث) تشخیص بدهند و لذا در صدد رفع اشکال برآمدند ، این خلکان میگوید
اول کسی که بفکر این کار افتاد حجاج والی عراق بود اینک گفته ابن خلکان :

« حجاج که این آشفتگی را دید بکاتبان خود گفت روی حروف متشابه
علاماتی بگذارید که خواندن آن آسان شود و از قرار مذکور شخصی بنام نصر بن عاصم
ابتداء نقطه ها را برای تشخیص حرکات در نوشتن نامه های رسمی معمول نمود
ولی چون باز هم اشتباهات رخ میداد نقطه گزاری حروف بر نقطه گزاری حرکات
افزوده شد » .

گرچه در عبارت ابن خلیکان هم يك نوع پیچیدگی دیده میشود که فرق میان نقطه‌گذاری برای حرکات و نقطه‌گذاری حروف را تعیین نکرده است و تصور نمیرود که نقطه‌گذاری برای حرکات مقصود بوده زیرا آن نقطه‌گذاری رفع اشکال نمیکرده است و از قرآن معلوم نقطه‌گذاری زمان حجاج برای تشخیص حروف متشابه بوده است و نصر بن عاصم در ابتداء پاره‌ای از حروف متشابه را نقطه میگذارد و است و تدریجاً حروف متشابه را نقطه گذاردند. چنانکه تاکنون هم معمول میباشد و این همان نقطه‌گذاری است که آنرا اعجام مینامند.

ما خود در نمایشگاه خط در کتابخانه سلطنتی مکتوبی بزبان عربی دیدیم که روی تکه پایروس (بردی) بتاریخ ۹۱ هجری نگاشته شده و دارای نقطه‌گذاری (از نظر اعجام نه حرکات) میباشد. ولی فقط باء و یاء و تاء را نقطه گذارده‌اند و نقطه روی شین سه نقطه روی يك خط مساوی باینقسم $\text{---}^{\bullet\bullet}$ نوشته شده است و سایر حروف نقطه ندارد همین قسم در نمایشگاه مزبور اوراقی از قرآن دیدیم که روی تیکه‌های کوچکی از پوست نگاشته شده و نقطه‌های (حرکات) را با مرکب قرمز و نقطه‌های (اعجام) را با مرکب سیاه نوشته‌اند و عجب اینکه در آن نمایشگاه خطوط کهنه دیده شد که با نقطه و حرکات تحریر یافته و خطوط تازه‌ای بود که بدون نقطه و حرکات نوشته بوده‌اند.

از مطالعه این مطالب چنین برمیآید که عربها از اواسط قرن اول هجری هم نقطه‌گذاری و هم حرکات را در نوشته‌های خود بکار میبردند ولی تا ممکن بود از نقطه‌گذاری و تحریر حرکات اکراه داشتند و فقط در موارد خاصی مانند کتابت قرآن و امثال آن که دقت و توجه خاصی ضرورت داشت به نقطه‌گذاری و تحریر حرکات دست میزدند و در غیر آن صورت اقدام نمیکردند. بخصوص اگر نامه را برای دانشمندی مینوشتند و اطمینان داشتند که خواننده به نقطه و حرکت احتیاجی ندارد و در هر حال از نقطه‌گذاری و نوشتن حرکات خوششان نیامد چنانکه مشهور است هنگامی خط خوبی را بعبده‌الله بن طاهر نشان دادند، عبده‌الله گفت: واقعاً نیکو نوشته اما حیف که زیاد نقطه گذارده است.

از جمله گفتارهای مشهور عرب درباره خط یکی هم این است که میگویند نقطه گزاری زیاد علامت بدگمانی نویسنده از مخاطب (گیرنده نامه) میباشد. گاه هم نقطه گزاری موجب زیان کلی میشده است. از آنجمله موقعی متوکل یکی از آموزین خود چنین نگاشته بود:

(ان احص من قبلك من الذميين وعرفنا بمبلغ عددهم).

ترجمه (ذمیانی که در قلمرو تو هستند بشمار (احصاء کن) و شماره آنان را بما بنویس).

اما نویسندگان نامه اشتبهاً نقطه‌ای بالای کلمه احص اضافه کرده آنرا (احص) نوشت و معنای کلمه بجای سرشماری کن (اخته کن) از آب در آمد، فرماندار پس از دریافت نامه تمام ذمی های منطقه خود را اخته کرد و همه آنان جز دو نفرشان در نتیجه آن شکنجه هلاک شدند و يك اشتباه نویسنده در نقطه گزاری حاء و خاء سبب قتل عده‌ای بی گناه گشت.

چون در دوره تمدن اسلام نویسندگان گاه با نقطه و گاه بی نقطه مینوشتند و غالباً نقطه نمیگذارند لذا در نام بسیاری از اماکن و کلمات غیر مانوس و مانند آن اشتباهاتی روی داده است، معمولاً مردان ادیب در نامه نگاری نقطه‌ها را حذف میکردند و در کتابهای علمی مقید به نقطه بودند، فقط خوشنویسی را در مکاتبات می‌پسندیدند و مقید بودند مطالب را سر بسته و بطور اشاره با خط نیکو بنویسند و توضیح کلمات و حروف را يك نوع قصور ادبی فرض میکردند.

لو ازم تحریر
و وسایل آن

در جلد اول این کتاب شرح مبسوطی راجع بلاوازم تحریر در دوره تمدن اسلامی نگاشتیم، خلاصه اینکه تا اواخر امویان روی پوست نازك و چرم مطلب را نگاشته طومار میکردند و دفترهای دولتی عبارت از بسته های چرمی بوده است و همینکه ابوالعباس سفاح بخلافت رسید خالد بن برمك را بوزارت خود برگزید و خالد دفترهای دولتی

را از صورت بسته‌بندی بصورت کتاب در آورد و تا زمان جعفر برمکی دفاتر دولتی بشکل کتاب جرمی جمع آوری میشد ولی جعفر وزیر هرون کاغذ را معمول کرد و از آن به بعد هم روی کاغذ و هم روی پوست مینوشتند و تا مدتی پوست و چرم و کاغذ چینی و تهامی و خراسانی و غیره در میان مسلمانان بکار میرفت و نوشته‌ها غالباً بشکل دفتر و یا کتابچه بود و پاره ای از نویسندگان مانند فارابی روی تکه های کوچک کاغذ (رقعه) تحریر میکردند و تمام تحریرات فارابی روی رقعه بوده است .

علوم اسلامی

علوم اسلامی چنانکه گفتیم عبارت از علوم بود که اسلام و تمدن اسلامی آنرا بوجود آورد و بطور کلی بسه قسمت تقسیم میشود از اینقرار:

۱ - علوم شرعی، یعنی علوم دینی اسلامی.

۲ - علوم لسانی که تدریجاً برای فهم قرآن و حدیث و تفسیر و فهماندن آن

مطالب ضرورت پیدا کرد.

۳ - تاریخ و جغرافی.

قرآن و طرز جمع آوری و تدوین آن - عجبی نیست اگر

۱ - علوم شرعی
اسلامی

مسلمانان بجمع آوری و تدوین قرآن همت گماشتند، چون دین و دنیای آنان باقرآن بوده است و نخستین و سیله

حفظ قرآن جمع آوری و تدوین آن بود و چنانکه میدانیم قرآن یکبار ظاهر (نازل)

مترجم) نشد بلکه در مدت بیست سال از آغاز دعوت اسلام تا رحلت حضرت رسول

بر طبق مقتضیات آیه بآیه و سوره بسوره در مکه و مدینه ظاهر شد (بوسیله وحی الهی

بر پیغمبر اکرم ص) نازل شد. مترجم) و هر آیه یا سوره آنرا صحابه و کاتبان (وحی)

روی تکه های پوست یا استخوانهای پهن مانند کتف و دندانها یا روی لیف خرما و یا روی

سنگ های پهن سفید مینوشتند پیغمبر اکرم (ص) در سال ۱۱ هجری رحلت فرمود

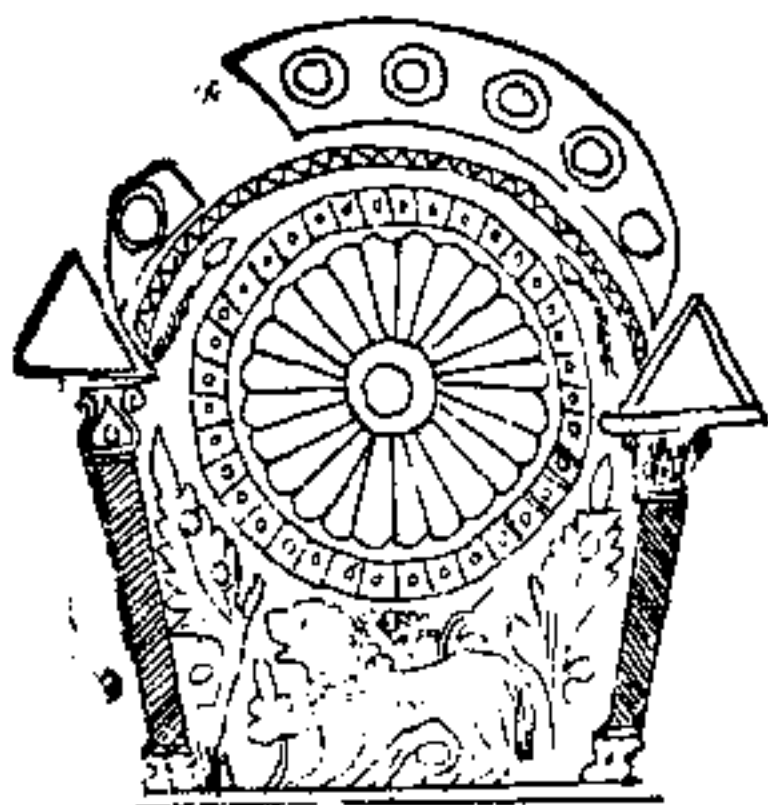
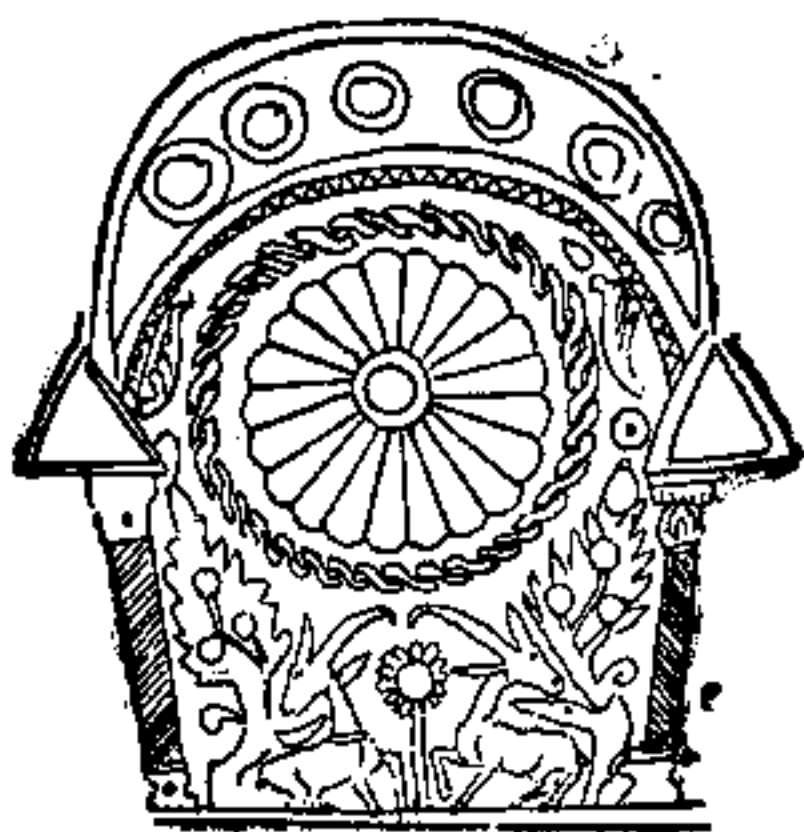
و قرآن یا بترتیبی که گفتیم نوشته شده بود، و یا اینکه عده ای از مسلمانان بنام قراء

آنرا در سینه حفظ داشتند.

و کسانی که پیش از دیگران در تدوین قرآن کوشش نمودند اول از همه

علی بن ایطالب (علیه السلام) و سعد بن عبید بن نعمان ، و ابودردا و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابی بن کعب و دیگران بودند .

اما پس از رحلت پیغمبر (ص) موضوع ارتداد پیش آمد و ابوبکر (خلیفه اول) با مرتدان جنگ کرد و عده زیادی از مسلمانان در جنگ با مرتدان کشته شدند، بقسمی که تنها در غزوة یمامه ۱۲۰۰ مسلمان بشهادت رسید و از آن جمله ۷۰۰ نفرشان قراه



کنده کاری آفتابه برنجی متعلق بمروان دوم اموی مربوط باوایل (قرن دوم هجری)

(حافظ قرآن) بودند و همینکه خبر شهادت قراه بمدینه آمد مردم مدینه سخت دلتنگ شدند بخصوص عمر بن خطاب مرد بزرگ اسلام و مسلمین بسیار نگران گشت و از ابوبکر خواست که بجمع آوری و تدوین قرآن فرمان دهد تا مبادا بواسطه مرگ صحابه چیزی از قرآن کم و کسر گردد . ولی ابوبکر در اجرای این پیشنهاد تأمل نموده گفت کاری را که پیغمبر خدا نکرده چگونه انجام دهم بخصوص که حضرت رسول در این باب چیزی نفرمودند . اما عمر بقدری اصرار ورزید که بالاخره ابوبکر تسلیم شد و بجمع آوری قرآن فرمان داد . زید بن ثابت را که از کاتبان وحی بود احضار کرد و با نظر او سوره ها و آیات را که در نزد صحابه متفرق بود جمع آوری کرد، بعضی از سوره ها دو نسخه دو سه نسخه بیشتر نزد اشخاص مربوط (صحابه و کاتبان) بدست می آمد ولی از سوره توبه فقط يك نسخه نزد ابی خزیمه انصاری موجود بود .

بهر حال بدستور ابوبکر نسخه های موجوده جمع آوری شد و با محفوظات دیگران توسط زید بن ثابت دقیقاً تطبیق شده با ابوبکر تسلیم گشت و این قرآن مدون منظم نزد ابوبکر ماند تا اینکه وی در سال ۱۳ هجری درگذشت و قرآن مزبور از وی بجانشینش عمر منتقل شد و پس از قتل عمر آن مصحف شریف بدست حفصه دختر عمر از همسران پیغمبر اکرم افتاد.

در سال ۲۳ هجری عثمان بخلافت رسید و در زمان او ممالک اسلامی توسعه یافته مسلمانان در مصر و شام و عراق و ایران و افریقیه (ممالک شمال افریقا) متفرق شدند و بعضی از آنان نسخه های از قرآن همراه داشتند که بمیل خود آنرا تنظیم کرده بودند و از آنرا اهل هر شهر و کشوری به نسخه مخصوص خود اعتماد نمودند. مثلاً اهل دمشق و حمص نسخه مکتوب مقداد بن اسود را میخواندند و نسخه ابن مسعود نزد اهل کوفه رواج داشت و اهل بصره نسخه ابو موسی اشعری را معتبر دانسته آنرا لباب القلوب (مفرد دل) میخواندند و با آنکه قراء در ضبط و حفظ قرآن نهایت درجه کوشش داشتند معذک در قرائت پاره ای از سوره ها اختلاف پیدا میشد.

در این اثنا غزوه (جنگ) ارمنستان و آذربایجان پیش آمد و حذیفه یمانی با دیگران بآن صفحات رفت و همینکه از جنگ برگشت شرحی از اختلاف قراء در ممالک اسلامی برای عثمان نقل کرده گفت:

«مسلمانان را دریاب و از این اختلاف رهائی ده و پیش از آنکه مانند یهود و نصاری در باره کتاب خود اختلاف پیدا کنند چاره ای بیندیش».

چه در آن ایام معمول بود که هر يك از قراء نسخه خود را معتبر تر و بهتر میدانست و البته این کار عواقب بدی داشت، لذا عثمان متوجه اهمیت مطلب شده کسی نزد حفصه فرستاده که آن نسخه معهود را نزد من بفرست تا از روی آن استنساخ کنم و دوباره پس بدهم.

حفصه نسخه معهود را نزد عثمان فرستاد. وی زید بن ثابت و عبدالله بن زبیر و سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث بن هشام را دعوت کرد و با آنان گفت که نسخه های موجود را با نسخه حفصه و محفوظات خود قراء دیگر تطبیق کنند و پس از تطبیق

و مطالعه نسخه کاملی تهیه نمایند و در هر جا که با نسخه زید بن ثابت اختلافی دیدند لغت قریش را انتخاب نمایند، چه که قرآن بزبان قریش نازل شده.

آنان در سال ۳ هجری این مهم را انجام دادند و چهار قرآن نوشتند که بچهار شهر مهم اسلامی یعنی مکه و بصره و کوفه و شام ارسال شد و دو نسخه هم بعداً تهیه شد که یکی را برای اهل مدینه نگاهداشتند و یک نسخه را خود عثمان برداشت و این همان است که آنرا (امام) مینامند، سپس عثمان سایر مصاحف و صحف را جمع آوری کرد و فرمان داد آنرا بسوزانند.

از آن به بعد نسخه عثمان یعنی نسخه‌ای که با ما در دستور عثمان جمع آوری شده بود مورد اعتماد تمام مسلمانان قرار گرفت و در مدت کوتاهی نسخه‌های زیادی از آن استنساخ کردند.

مسعودی مورخ مشهور در ضمن شرح جنگ صفین میگوید: که چون سپاهیان امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بر معاویه غلبه یافتند لشکریان معاویه برای جلوگیری از شکست معاویه بدستور عمرو عاص قریب پانصد قرآن سر نیزه کرده گفتند کتاب خدا میان ما و شما حکم باشد. مقصود از ذکر جملات فوق آنکه از موقع تنظیم نسخه مربوط به عثمان تا این واقعه بیش از هفت سال طول نکشیده بود ولی بقدری استنساخ نسخه‌های قرآن بسرعت پیشرفت کرده بود که در چنان مدت کوتاهی تنها در میان سپاهیان معاویه پانصد نسخه قرآن یافت میشد و بهمین نسبت در میان سایر مسلمانان نسخه‌های متعدد قرآن موجود بود.

گرچه از طرف عثمان و سایر صحابه کوشش بسیاری میشد که تمام مصاحف موجود منحصرأ مطابق نسخه تنظیمی عثمان باشد معذک نسخه‌های دیگری نیز پیدا میشد که با آن نسخه تطبیق نمیکرد و مشهورترین آن نسخه‌ها نسخه (حضرت امیر المؤمنین) علی بن ابیطالب (علیه السلام) میباشد،

بعقیده شیعیان حضرت امیر نخستین کسی است که پس از رحلت پیغمبر اکرم بجمع آوری سوره‌های قرآن پرداخت و آن نسخه در خاندان ولایت باقی بود و حضرت

جعفر صادق و اهل بیت منتقل گشت (۱) ابن ندیم در کتاب فهرست میگوید که مصحفی بخط حضرت امیر (ع) نزد ابی یعلی حمزه حسینی دیدم که در خانواده امام حسن دست بدست گشته بود.

دیگر از مصاحفیکه با مصحف عثمان در ترتیب سوره ها اختلاف داشته نسخه ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود میباشد.

در هر حال خلفاء و امراء اصراری داشتند که بمنظور اتعاد کلامه و جلوگیری از تفرقه فقط مصحف عثمان مورد استناد باشد و سایر نسخه ها از میان برود و برای انجام و اجرای نقشه خود غالب امرای اسلام نسخه هایی از روی نسخه عثمان مینوشتند و در مسجدها میگذارند تا مسلمانان بدان مراجعه کرده نسخه های خود را تصحیح نمایند و چه بسا که فرمان امیری ده ها و صدها مصحف مینوشتند و در شهرها و ممالک اسلامی پخش میکردند و این عمل را یکنوع وسیله بسط نفوذ و قدرت میدانستند.

مثلاً حجاج والی کوفه نخستین امیری بود که نسخه هایی از قرآن (نسخه عثمان) تهیه کرده و بشهرها و ممالک اسلامی فرستاد و از آنجمله نسخه هایی بمصر ارسال داشت. عبدالعزیز بن مروان والی مصر این اقدام حجاج را مخالف خود مختاری خود دانسته خشمناک گشت و چنین گفت:

«کار حجاج بجائی رسیده که در قلمرو من قرآن میفرستد».

سپس فرمان داد نسخه کاملی از قرآن در مصر تهیه کنند و همینکه کتابت آن نسخه پایان یافت اعلام نمود هر کس در آن نسخه اشتباهی پیدا کند سی دینار و یک رأس احمر باو جایزه میدهم (۲) اتفاقاً یکی از قراء کوفه این اشتباه را در آن نسخه

۱ - مرحوم حاج میرزا حسین نوری از محدثین و رواة و علماء و مؤلفین بزرگ شیعه در اوایل قرن چهارده

هجری در کتاب خود موسوم به فضل الخطاب فی تخریف الکتاب شرح مشبع و مفیدی درباره نسخه حضرت امیر

نگاشته است و نسخه مزبور همان طور که چرچی زیدان هم اشاره کرده در خاندان ولایت باقی میباشد و بانسخه ای که

عثمان جمع آوری کرده اختلاف دارد ولی بسند معتبر از حضرت جعفر صادق در اصول کافی روایت شده که شیعیان

تا ظهور قائم آل محمد باید از همین نسخه مبارکه موجود بوده تبعیت کنند. مشیوم

۲. رأس احمر ظاهراً یک نوع سکه قیمتی بوده که تا این اواخر هم در میان ترکان عثمانی رواج داشته و آن را

ترکی باش بوزاق و بقارسی کلمه برهنه میگفتند. مترجم

پیدا کرد که کلمه نعبه را اشتباهاً نعبه نوشته بودند و جایزه را از عبدالعزیز دریافت کرد.

قرائت قرآن

در اوایل اسلام قرائت قرآن بسیار مهم بود، چون شمارا با سوادان بچند صحابی محدود میشد، بقیه خواندن نمی توانستند و بطوریکه قبلاً گفتیم اختلاف قرائت قرآن عثمان را داشت که نسخا معینی از قرآن تهیه کند و در دسترس مسلمانان بگذارد ولی با وجود این اقدام باز هم اختلاف در قرائت ادامه یافت و همینکه قرآنهای عثمان بشهرها و ممالک اسلامی رسید عدهای از قراء (قاریان قرآن) پدید آمدند که هر کدام بگونه مخصوصی قرآن میخواندند و مردم آن شهر یا مملکت از قاریان مخصوص خود پیروی میکردند و از میان آن قاریان هفت یا ده قاری شهرت بسیار یافتند و اغلب مسلمانان از قرائت آن تبعیت مینمودند و اسامی قراء مزبور از اینقرار میباشد:

۱- در مدینه نافع بن ابی رؤیم - یزید بن قعقاع.

۲- در مکه عبدالله بن کثیر.

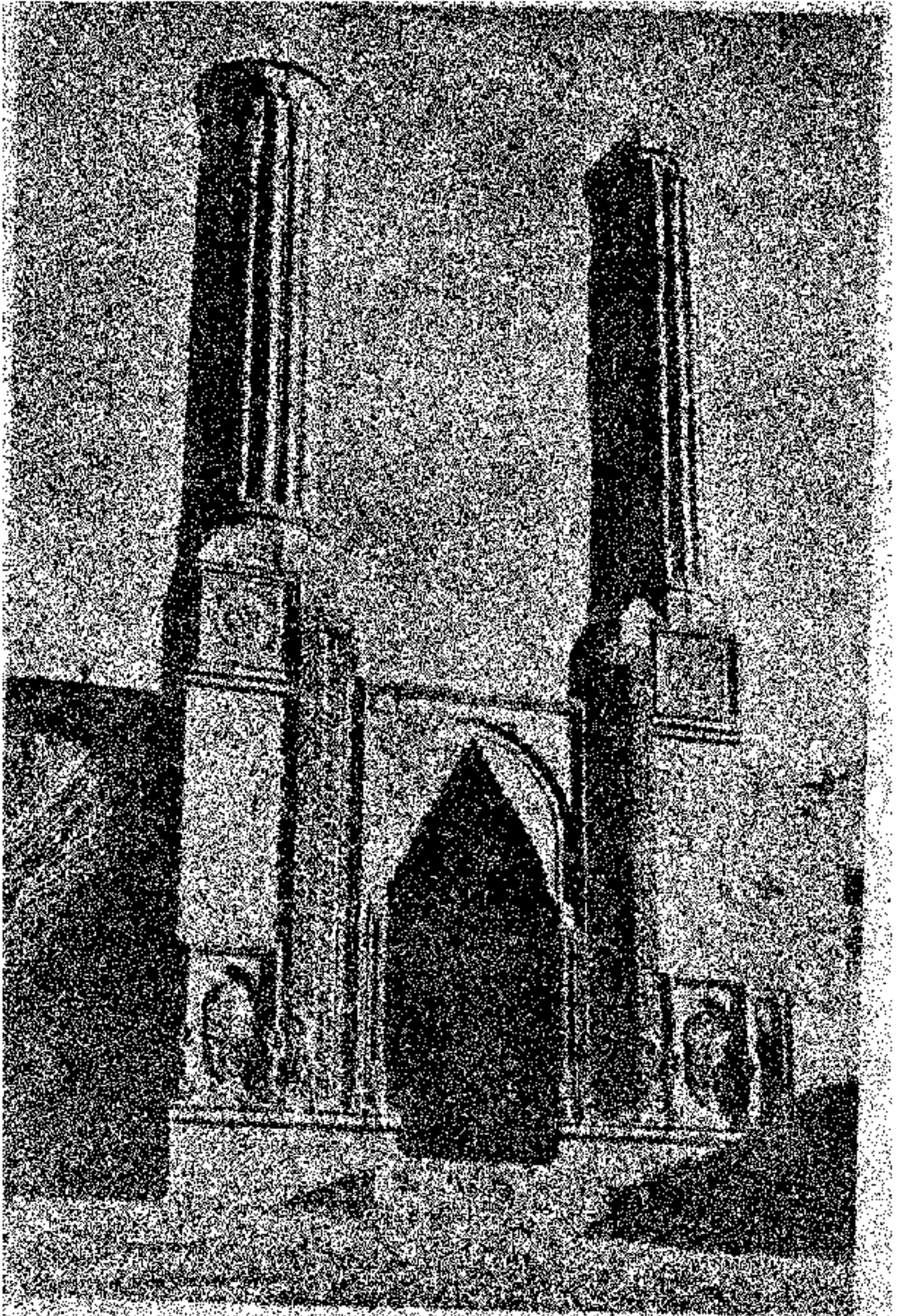
۳- در بصره ابو عمرو بن علاء و یعقوب حضرمی.

۴- در شام عبدالله بن عامر.

۵- در کوفه عاصم بن ابی النجود - حمزة بن حبیب زیات - علی کسایی - خلف بزاز.

علاوه بر قاریان مزبور عده دیگری نیز بقرائت قرآن شهرت یافتند و بعضی از آنها قرائت های عجیب و غریبی داشتند. بخصوص بعد از تعدد فرقه های اسلامی و اختلاف آراء پیشوایان اسلام در مسائل فقهی و اخبار و احادیث و تفسیر این اختلاف شدت یافت و از طرفی خلفای اسلام مانند پیشوایان دین مسیح پیروان این آراء و افکار را تعقیب میکردند ولی البته آزادی فکر و عقیده در اسلام خیلی بیشتر از آزادی جامعه مسیحی بود بخصوص در اوایل ظهور اسلام که هر کس آنچه بخاطرش میرسید آزادانه اظهار میکرد اگرچه مخالف رأی خلیفه بود، از آنرو فرقه های اسلامی تعدد یافت و مذهب های مختلفی در تفسیر و فقه و سایر علوم پدید آمد تا آنجا که طایفه ای از مسلمانان بنام عجارده اظهار داشتند که سوره یوسف جزء قرآن نیست بلکه قصه ای از قصه ها

و باشد. دسته دیگری معتقد شدند که حضرت مسیح دارای مقامی نظیر مقام الوهیت



ت - مناره جفت

است و او به حساب خلق رسیدگی میکند. در اواسط دولت عباسی عده این قاریان عجیب و غریب زیاد شد، یکی از آنان مشهور به یعقوب عطار متوفی بسال ۳۵۴ هجری کارش بالا گرفت، و موجب اختلافات بسیار گشت، لذا خلیفه او را احضار کرده و با حضور فقهاء و قاریان او را توبه داد و توبه نامه او را نوشته همگی امضاء کردند.

دیگر از آنان ابن شنبوذ بغدادی متوفی بسال ۳۲۸ هجری میباشد که طرز مخصوصی در قرائت قرآن اختیار کرده بود و عده ای هم دور او جمع شده بودند. ابن شنبوذ در محراب مسجد می نشست و بطور عجیب و غریب آیات قرآن را تلاوت میکرد و مردم را به پیروی از قرائت خود فرامیخواند و داستان وی را ابن خلکان و ابن ندیم بتفصیل ذکر کرده اند. در هر حال ابن مقله وزیر که این را دانست در سال ۳۲۳ هجری ابن شنبوذ را بزنندان انداخت ولی اودست بر نمیداشت، لذا دستور داد او را تازیانه بزنند، سپس از وی خواست که توبه کند او هم توبه کرده تعهد نمود فقط از روی مصحف عثمان و مطابق قرائت معمولی قرآن بخواند و شهود متعددی این توبه نامه را امضاء کردند.

بهر حال قرائت هر يك از قاریان دهگانه مورد تأیید تمام مسلمانان میباشد و چه بسا که مردم يك کشور یا يك شهر از قرائت یکی یادوتا از آن قاریان پیروی میکنند و با آنکه تابع هر ده قاری میشوند و برای اثبات صحت قرائت معمولاً بروایات متواتر مراجعه میشود باینقسم که مثلاً میگویند این نوع قرائت درست است، چون یعقوب ابن اسحاق این طرز قرائت را در حضور سلام آموخته و او نزد عاصم خوانده و عاصم نزد ابو عبدالرحمن قرائت کرده است و ابو عبدالرحمن نزد (حضرت امیر) علی بن ابیطالب (ع) آموخته است و (حضرت امیر) علی این طرز قرائت را در حضور (حضرت) رسول (اکرم) آموخته است.

تأثیر قرآن
 قرائت و حفظ قرآن بخصوص در اول اسلام از نخستین فرایض مسلمانان محسوب میشد از آنرو اوامر و نواهی قرآن در دل آنان جایگیر شد و عبارات قرآن زبانزد ادبای اسلامی گشت و این کتاب مبین در شرع و دین و لغت و انشاء و هر چیز مرجع کلی اهل اسلام گردید.

اسلوب قرآن را در خطبه‌ها و کتابهای خود سرمشق قرار دادند و آیات قرآن در تألیفات خویش مثل جستند و آداب و تعلیم قرآن در اخلاق و اطوار و زندگانی روزانه مسلمانان پدید آمد. در صورتیکه بسیاری از ملل اسلامی زبانی جز زبان قرآن داشتند و در کشورهای میزیستند که از قرآن دور بود. مسلمانان گذشته از علوم شرعی و در علوم لسانی (صرف و نحو) آیات و معانی قرآن استشهاد و استدلال میکردند مثلاً تنها در کتاب سیبویه (از دستور نویسندگان زبان عرب) سیصد آیه قرآن ذکر شده است، ادیبان و نویسندگان که در صدر تزیین گفته‌ها و نوشته‌های خود بودند حتماً از آیات قرآن استمداد می‌جستند و چنانکه در فصل مربوط به خطابه و بلاغه (اسلامی) گفته خواهد شد خطبه‌ها و رساله‌ها و توقیعات و نامه‌های بزرگان اسلام با آیات قرآنی مزین میشده است.

مسلمانان بقدری در حفظ و قرائت و فهم قرآن سعی میکردند که اگر حرفی از قرآن بگوش کسی میرسید فوری متوجه تمام آیه میشد و از آنرو بایک کلمه از قرآن مطالب مهمی فهمیده میشد و شنونده یا خواننده دانا مقصود کلی را درک میکرد و بان عمل مینمود در صورتیکه مردم عادی از فهم آن عاجز میماندند و داستانهای بسیار در این باب نقل شده است.

از جمله آن داستانهای یکی هم داستان مربوط به سلطان محمود غزنوی است که نامه‌ای به خلیفه نگاشته از وی خواست نام او را (سلطان را) در خطبه بگنجانند و با سمش بر زر و سیم سکه زند و چون خلیفه امتناع نمود نامه دیگری فرستاده خلیفه را تهدید کرد که اگر بخوام میتوانم سنگ‌های بغداد را بر پشت پیلان تا غزنین بیاورم.

خلیفه در پاسخ این نامه، مکتوب سر بهم‌ری برای سلطان محمود فرستاد که چون او را گشودند در آن نامه بعد از بسم‌الله‌یک الف‌ممدار و در وسط آن لام و در آخرش میم دیدند، سپس حمد و صلوة در آن نامه مرقوم رفته بود سلطان و مجلسیان از دیدن آن نامه حیران شدند زیرا چیزی از آن نمی فهمیدند تا اینکه ابوبکر قهستانی بر آنان وارد شد و نامه را دید قدری بفکر رفت و به سلطان گفت من معنای آنرا میدانم. سلطان گفت بگو هر چه بخوام، میدهم. ابوبکر برای سلطان شرح داد که چون تو خلیفه